هوالعلیم

مراد از احیای مجالس ذکر اهل بیت علیهم السلام

شرح حدیث عنوان بصری ـ کیفیت تغذیه در مکتب عرفان ـ جلسه ۲۰۳

بیانات

آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی قدس الله سرّه

أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم

بسم اللَه الرحمن الرحيم

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبی‌القاسم محمّد

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين، و لعنة اللَه على أعدائِهم

أجمعين

به مناسبت اینکه در آستانه ماه محرّم و صفر قرار گرفتیم که ماه‌های عزا و مصیبت اهل بیت است، به خصوص ماه محرّم، بی‌مناسبت نیست که بعضی از مطالبی را که مناسب است که در این ماه‌ها و به خصوص در ماه محرّم، رعایت شود، خدمت رفقا عرض کنیم. و آنچه را که از بزرگان و سلفِ صالح و سزاوار، درباره مصائب و مسائل وارده در این ایام به نظر می‌رسد را عرض کنیم.

البته رفقا خودشان بر مطالب مطّلع هستند، و کم و بیش هم در این سنوات گذشته عرض شده و نیازی به، یعنی الزامی در تذکّر و صحبت در این مطالب نیست و خودشان مسائل و مطالب را تبلیغ می‌کنند و

انتشار می‌دهند و نقل می‌کنند؛ ولی خب از باب اینکه ما هم به عنوان فردی که چند صباحی با آن بزرگان حشر و نشر داشته‌ایم، و مسائلی را دیده‌ایم، و خود در آن زمان تجربه کرده‌ایم، از این جهت حتّی تکرار این مطالب شاید خالی از نفع نباشد.

رفقا و دوستان، نسبت به مطالبی که تا به حال عرض شد، مسائل را دیگر دریافته‌اند، و روش و ممشای بزرگان را در این قضایا و در این امور متوجّه شده‌اند و مسئله به دست آمده است. از کیفیت صحبت‌ها و نگرش‌ها و تفکّرها، مطلب واضح است که قضایا و آنچه را که باید رعایت بشود و انجام بشود و التزام به آن داشته باشیم، آن مطالب بحمداللَه در دست هست، و حتّی بعضی از صحبت‌ها که می‌شود در قبال این قضایا، دیده می‌شود که نحوه برخورد چگونه است.

بزرگان نسبت به احیای این دو ماه، و به خصوص احیای مسئله سیدالشّهداء علیه‌السلام، عنایت غریبی داشتند و از سخنانشان این مسئله کاملا آشکار است.

و بزرگ‌ترین و شنیع‌ترین اتّهام و مسئله‌ای که مخالفین معرفت و معارضین با منهاج اولیای الهی مطرح می‌کنند، همین مسئله دوری و ابتعاد اهل معرفت از مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام و از احیای مراسم و محافل و مجالس عزاداری است؛ که این واقعاً یک افترا و اتّهام لا یغفَر است و همه اینها از روی عناد است، کاملا مشخص است که قضیه به عناد برمی‌گردد.

شما خودتان در این سنوات اخیره دیدید که به بزرگان و به اولیای الهی چه اتّهاماتی بسته می‌شد: اینها مجالس عزا ندارند!، اینها در روز عاشورا به شادی و به سرور می‌پردازند!، در روز عاشورا می‌خندند!، به همه می‌خندند!، روز عاشورا را مجلس جشن می‌گیرند! و یکی از اعیاد به حساب می‌آورند! نعوذ باللَه!؛ یعنی واقعا خیلی بی‌شرمانه و خیلی با بی‌حیایی این‌گونه مسائل مطرح می‌شود.

خب تو که داری این مسائل را مطرح می‌کنی، تو در زمان مرحوم والد نیامدی و در مجالس ایشان شرکت نکردی؟! خب تو که خودت شرکت کرده بودی! تو که خودت گریه‌های ایشان را در آن ایام به

چشم خودت می‌دیدی، تو که خودت بلند شدن ایشان را در هنگامی که همه بلند می‌شدند برای سینه زدن، خودت با چشم خودت تماشا کردی! یا حدّاقل دوستانت که برایت نقل کردند. توجّه می‌کنید؟ صحبت در این است که برای رسیدن به یک هدف، از هیچ راه و از هیچ ممشای باطل و کذبی ما ابا نداریم! ابا نداریم ... همین‌قدر که به آن هدف برسیم، به آن مقصد برسیم، راه هرچه می‌خواهد باشد! هیچ اشکالی ندارد! بله؟!

خب شما که دارید از اهل‌بیت دفاع می‌کنید، هیچ می‌دانید همین عملی که دارید انجام می‌دهید عمل یزید است که آمد امام حسین علیه‌السلام را کشت؟ همین کاری که الآن دارید می‌کنید، همین دروغی که می‌گویید، همین تهمتی که الآن داری می‌زنی ... خب این همان کار ابن زیاد است دیگر خب چه فرقی کرد؟! این یکی است دیگر! ما از چه کسی داریم دَم می‌زنیم؟ از چه کسی داریم دَم می‌زنیم؟ سنگ که را داریم به سینه می‌زنیم؟ از چه مکتب دیگری داریم دفاع می‌کنیم؟ از مکتبی که مبلّغینش

جناب‌عالی و امثال جناب‌عالی است؟ از این است؟ از این است که مبلّغین این مکتب افراد تهمت‌زن هستند؟ از این‌که مبلغین ... از این مکتب داریم دفاع می‌کنیم؟! خب وای به حال ما!

بزرگانِ از اهل معرفت، نسبت به احیای مکتب عاشورا از همه افراد اهتمامشان بیشتر بود؛ چرا؟ چون آنها در همان راه و در همان صراط بودند، مگر می‌توانند غیر از آن را تبلیغ کنند؟! مگر می‌توانند؟! مگر می‌توانند در مکتب صدق باشند و آن لوادارش را معرّفی نکنند؟! مگر می‌توانند در مکتب آزادی و حرّیت باشند، و سردمدارش را، و مبانی او را به دیگران نشان ندهند؟! مگر می‌شود؟!

مگر می‌شود خودِ آنها مبلّغ حرّیت و آزادی و صداقت و عدل و انصاف و اخلاق و کرامت باشند، ولکن پاسدار این مدرسه و این منهج را به دنیا اعلام نکنند؟ مگر می‌شود؟ دیگران باید به فکر باشند!، دیگران باید در کیفیت احیای این مجالس و محافل مواظب باشند!

می‌دانید چه می‌خواهم عرض کنم؟ دیگران باید مواظب باشند یک وقتی در این مجالسی که تشکیل

می‌دهند حرفی بر خلاف مصلحتشان زده نشود! اولیای خدا که ابائی ندارند، هرچه می‌خواهد گفته بشود، بیاید بشود.

دیگران باید مواظب باشند که از این محافل و مجالس برای بالا رفتن از نردبان مصالحِ دنیوی و منافع نفسانی استفاده بشود!. حتما در مجلس، ذکری از آنها بیاید!، حتما جریانی!، حتما یک قضیه‌ای!، حتما ... بله! ولی یک عارف و یک ولی الهی که می‌خواهد مجلس ذکر سیدالشهداء منعقد کند، که دیگر به دنبال این نیست چه گفته بشود؟ چه نشود؟ آنجای مطلب را درز بگیریم!، آنجا را قیچی کنیم!، این را نگوییم به مصلحت نیست!، «مصلحت»، «فعلا ...» ...

من نمی‌دانم این مصلحت چه موقع تایمش تمام می‌شود؟ کی وقتش تمام می‌شود؟ مثل اینکه فقط در ظهور حضرت است که این مصلحت وقتش تمام می‌شود!. از وقتی که ما شنیدیم این مصلحت بوده است! ولی آنها در مجالسشان مصلحت نیست و مصلحت نیست، ندارند!

یک وقت در زمان سابق بود، در همان زمان شاه، ایام محرم ما با مرحوم آقا بعضی از مجالس می‌رفتیم. می‌خواهم عرض کنم وقتی امام صادق می‌فرماید: خدا پدر و مادر کسی که مجالس ذکر ما را احیا می‌کند و به پا می‌دارد بیامرزد، منظور از احیا چیست؟ روضه خواندن است؟! توی سر و سینه زدن است فقط؟! این می‌شود احیا؟! این احیا نیست! شما برای پدرتان هم که فوت کرده مجلس فاتحه می‌گیرید و برایش هم گریه می‌کنید! مادرتان هم که فوت کرده برایش این مجلس را می‌گیرید. این چه فرقی کرد؟! این کار را شما هم دارید انجام می‌دهید، پس فرق بین امام حسین و بین بقیه چه شد؟! شما برای عزیزی که از دست داده‌اید هم مجلس احیا می‌گیرید، مجلس ختم می‌گیرید، این ختم‌های امروزی ... ختم‌هایی که فقط در آن به تمجید از این شخص و کارهایش و مسائلش و فلان و یال و کوپال و از این کاغذپاره‌ها می‌گذرد. شما که این کارها را انجام می‌دهید، پس بین امام حسین و بین این مجالس چه فرقی شد؟! کجایش مجلس ذکر شد؟ کجایش مجلس احیا شد؟

در زمان سابق ما رفته بودیم منزل یک بنده خدایی که همه جور افرادی هم می‌آمدند، یک روز در ایام دهه عاشورا روضه داشت. وقتی وارد مجلس شدیم دیدیم دور تا دور مجلس را صندلی گذاشته‌اند، آن آقایانی که خودشان را یک پله بالاتر از بقیه به حساب می‌آوردند، یک سر و گردن بالاتر، انگار بقیه که رفته‌اند نشسته‌اند این وسط آدم نیستند! عارشان می‌آمد مثل بقیه بیایند در جمعیت بنشینند. این آقایان تشریف می‌آوردند و مجلس را مزین می‌فرمودند! آن آقایی هم که می‌رفت آن بالا می‌بایست یکی یکی اسم بیاورد: آقای فلان، مجلس به فلانی مزین است!

بله، یارو با کروات تا اینجایش و ریش شش تیغه‌اش، مجلس امام حسین را مزین می‌فرمود! مزین می‌فرمود! آن یکی می‌آمد به جای این‌که بنشیند، بلند می‌شد می‌رفت روی صندلی، خلاصه صندلی هست دیگر. ما هم با مرحوم آقا آمدیم، دیدیم صندلی که جای ما نیست، رفتیم همان وسط مثل بقیه نشستیم. آمدند گفتند: آقا بفرمایید! بفرمایید شما هم روی

صندلی بنشینید!

مرحوم آقا گفتند: نخیر! ما همین‌جا می‌نشینیم! مجلس امام حسین روی صندلی نشستن ندارد! خب تو هم مثل بقیه روی زمین بنشین بابا! بنشین مثل بقیه روی زمین، طوری‌ات نمی‌شود! رفتیم نشستیم روی زمین. آن آقایی که بالای منبر بود، خدا رحمتش کند، آدم خوبی بود و منبرش بی‌هیچ‌چیز هم نبود، یک چیزهایی هم می‌گفت، یک مسائلی هم می‌گفت، بعد خودش روز تاسوعا بود، شروع کرد همان‌جا به نوحه خواندن و بعد هم که صحبت‌هایش تمام شد به سینه زدن، ما هم سینه می‌زدیم، مرحوم آقا هم مثل بقیه سینه می‌زدند، همین‌طوری نمی‌نشستیم مثل دیوار نگاه کنیم، ما هم سینه می‌زدیم. اما اینهایی که نشسته بودند آن دور، بله لابد کسر شأن می‌شد بیایند این‌طوری بکنند، نمی‌شود! آن ابّهت و جلال و جبروت با سینه زدن از بین می‌رود، چیزی نمی‌ماند! لذا همین‌طور نگاه می‌کردند! منبری را نگاه می‌کردند!

حالا صحبت سرِ این است: این منبری که پایین آمد و رفت، یک منبری درباری آمد و بالا رفت،

وابسته به آنها بود، وابسته به دربار بود. او از حرف‌هایی که این شخص زده بود، خوشش نیامد، از مطالبی که این فرد قبلی گفته بود؛ چون بی‌حرف نبود، بی‌مطلب نبود، چیزهایی گفت. دستش درد نکند، آن موقع هم بودند یک افرادی که یک حرف‌هایی می‌زدند.

آن منبری دوم آمد و خب ایراد که نمی‌تواند بگیرد شروع کرد در حرف‌هایش یک چیز پشمکی که اصلا چیزی نبود درآورد و شروع کرد همان را گرفتن و اینکه این فرد اشتباه می‌کند و ای کاش بود و سخنان ما را می‌شنید و ای کاش بود! حالا که چه؟! کاملا معلوم بود کجایش دارد درد می‌کند! چون رفته بود و یک خرده صحبت نیش‌دار کرده بود، این هم می‌خواست یک آتو پیدا کند، خب خیلی برخورد! به خیلی‌ها برخورد! به خیلی از بزرگان برخورد، به خیلی از افراد آن زمان برخورد و این منبری آمد و خلاصه نسبت به او برخورد کرد و مطالبی گفت و از این حرف‌های عوضی!

خیلی برای من این قضیه و این مسائل جالب

بود. در همان موقع، وقتی که از مجلس آمدیم بیرون، مرحوم آقا رو به آن صاحب مجلس کردند، در حالی که بقیه هم می‌شنیدند فرمودند: مجلس سیدالشهداء دو طبقه ندارد! همه باید روی زمین بنشینند. مؤید باشید! آمدند و حرکت کردند و رفتند.

ببینید! این روش، روشِ اولیای الهی بود. این روش روش بزرگان بود. تعظیم مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام، فقط با در نظر گرفتنِ خودِ اهل‌بیت علیهم‌السلام، بدون زوائد و بدون مصالح و بدون جهات دیگر. وقتی که افراد می‌آمدند، خودِ امام علیه‌السلام در اینجا مورد نظر بود. ما که اصلا جرات نداشتیم، دیگران هم همین‌طور.

می‌فرمودند: وقتی که می‌روید، صحبت می‌کنید، اسمی از من نیاورید! و اگر کسی می‌آمد اسم می‌آورد، تعریفی می‌کرد: خداوند حضرت ایشان را محفوظ بدارد! نمی‌دانم سلامتی بدهد، ظلّ عالی را مستدام بدارد! سایه ایشان را بر سر ما نگه دارد. می‌گفتند: آقا قرار شد شما از این مطالب نگویید! خیلی جدّی!

مرحوم آقا، مرحوم پدر ما نسبت به مبانی‌ای که

مورد نظرشان بود جدّی بودند. شوخی نمی‌کردند. از یک طرف بگویند: بله بهتر است اینها گفته نشود ولی اشکال ندارد، و یک خنده‌ای هم بکنند! نه، جدّی بودند.

وقتی یکی آمد پای ایشان را بوسید، چنان با عصا به کمرش زدند، ما گفتیم دو نصف شد! نه اینکه بگویند: آقا چه می‌کنید ...! چه می‌کنید ...!

من یک دفعه در صحن حضرت معصومه سلام اللَه علیها نشسته بودم، دیدم یک نفر دارد می‌آید. معلوم بود مال همین دراویش و اینهاست، از همین طوائف و دراویش و اینها بود. با چشم خودم دیدم وقتی که به وسط صحن رسید، دو نفر از همان افرادی که خب جزو پیروان ایشان بودند الآن ایشان دیگر فوت کرده، و الحساب علی اللَه؛ خبر نداریم هر دو افتادند و کفش ایشان را بوسیدند و همین‌طور شاید حدود بیست ثانیه، سی‌ثانیه همین‌طور ایشان هم ایستاده بود و نظر می‌فرمود و عنایت می‌فرمود و همین‌طور به همین کیفیت بودند و بلند شدند و رفتند. درست شد؟ این چه بازی‌ای است؟ چه

بازی‌هایی است؟!

تو جواب خدا را در روز قیامت چه داری بدهی، که این مسائل را در بین افرادی که به تو گرایش دارند داری ترویج می‌کنی؟ حالا اگر کسی پای تو را نبوسد چه از تو کم می‌شود؟ چه از تو کم می‌شود؟! حتما برای اینکه مراتب خضوع و خشوع و ارادت را نسبت به سرکار فیض‌آثار مناقب شعار بخواهد نشان بدهد باید کفش حضرت عالی و نعل حضرت عالی را ببوسد؟ حالا این‌طوری تو بالا می‌روی یا بیچاره بدبخت! تو پایین می‌آیی!

تو می‌دانی با یک همچنین کاری چه بر سر نفس خودت داری می‌آوری و چه وزر و وبالی را بر خودت می‌خری؟ و چه‌طور خودت را بدون اینکه بفهمی دستخوش حبال و شبکه‌های فراگیر و دام‌هایی که ابلیس برای به دام انداختن ما و شما آنها را به کار می‌گیرد، گرفتار می‌کنی؛ خودت هم نمی‌فهمی!

اما آن بزرگ برای آنکه به آنجا نرسد و خیلی مطالب هست، یکی‌اش این است برای اینکه خود را در آن شبکه‌ها قرار ندهد، چنان با عصا می‌زند که

دیگر کسی از این غلطها نکند و به دیگران هم نشان بدهد ما در روش خود شوخی نداریم. و حالش به هم می‌خورد.

یکی از دوستان بود الآن حیات دارد، در قید حیات است در همان زمان سابق در خیابان وقتی ایشان داشتند می‌رفتند یک دفعه افتاد و پای ایشان را بوسید. البته آن موقع ایشان هنوز عصا نداشتند که حسابش را با عصا برسند!

خودش نقل می‌کرد البته یک شخص دیگر، او که ندید؛ آن شخص دیگر می‌گفت یک مرتبه من دیدم رنگ ایشان سفید شد و حال انقلاب اصلا برای ایشان پیدا شد. اینها شوخی نیست! یعنی این در چه افقی هست و در چه وضعیتی هست که هیچ اجازه نمی‌دهد از آن

مقام عبودیت و مقام صفای نفس، یک تخطّی صورت بگیرد و این نظام به هم بریزد. قضیه چیست؟! این بزرگان برای احیای مجالس اهل‌بیت از همه آن افراد اهتمام بیشتری داشتند و مراقب بودند که این مجالس به آن اهدافی که مورد نظر است

نزدیک بشود.

مجلسی که برای سیدالشهداء منعقد می‌شود، اگر بخواهد فقط در آن مجلس ذکر مصیبت بشود و فقط در سر و سینه زده بشود و به همین مقدار بسنده بشود، خب این احیا نیست، این زنده داشتن نیست، این تذکّر نیست، این تنبّه نیست. مجلس سیدالشهداء آن زمانی تبدیل به مجلس ذکر می‌شود، آن زمانی تبدیل به مجلس تنبّه و تذکّر می‌شود، که آن «چرایی» پشت این قضایا و این حوادثی که اتّفاق افتاده برای مردم بیان بشود.

نه فقط این حادثه، این حادثه مثل هزارتا حادثه‌ای که در زمان سابق بود، آمد و گذشت. کربلا آمد و گذشت، از این قضایا زیاد بود در طول تاریخ، الآن هم هست. الآن هم اتّفاق می‌افتد. ما الآن در دنیا ظلم نداریم؟ ما الآن در دنیا مصیبت نداریم؟ ما الآن در دنیا دیکتاتوری نداریم؟ ما الآن در دنیا سَبُعیت و حیوانیت نداریم؟ این همه داریم در دنیا ظلم و ستم‌ها را می‌بینیم، از زمانی که خدا آدم را خلق کرد و آدم روی زمین آمد، ظالم و مظلوم بود، تا این زمان و آینده. همیشه ظالم و مظلوم بوده است.

و هرکسی از ما در این سیر تاریخی خودش که دارد می‌کند، یا ظالم است، یا مظلوم است. اگر به آنچه که خدا گفته و فطرت می‌گوید و عقل می‌گوید عمل کند، راه عدل را در پیش گرفته. اگر عمل نکند، ظالم است.

ظالم فقط در روز عاشورا نبود. هر کدام از ما که الآن در اینجا نشسته‌ایم باید نسبت به رفتار خود و نسبت به کردار خود دوباره تجدید نظر کنیم! نکند این کاری که الآن من دارم انجام می‌دهم خلاف باشد؟!. اگر خلاف بود، بداند در این لشکر است، دیگر با امام حسین نیست. نکند این حرفی که الان دارم می‌زنم خلاف است؟!، اگر خلاف بود، بداند که در آن دسته است. اگر درست بود، به خودش امیدوار باشد.

این چرایی پشت واقعه عاشورا است. در مجالس اهل‌بیت علیهم‌السلام، اگر بیاییم و فقط این را بگوییم که آی این را کشتند و آی آن را کشتند، خب خود یزید هم بدش نمی‌آمد این کار را انجام بدهد! او هم مجلس مصیبت می‌گذاشت! مگر نگفت؟! آی

تقصیر من نبود و بی‌خود کردند آمدند این را انجام دادند، غلط کردند، خودم اصلا سیاه‌پوش می‌کنم، خودم عزاداری می‌کنم، خودم چه می‌کنم ...

امّا وقتی آمدند گفتند: چرا این قضیه اتفاق افتاده؟ صحبتِ «چرا» شد، چرایش این است که تو یزید پدر سوخته که در اینجا نشستی، می‌بایست بعد از مُردن معاویه کنار می‌رفتی، و طبق همان‌چه که بین معاویه و بین برادر امام حسین، امام حسن علیهماالسلام انجام شد عمل می‌کردی. اینجا دیگر همه چیز یک دفعه به هم می‌ریزد! اینجا یک دفعه همه چیز قاطی می‌شود، اینجا یک دفعه مجلس عوض می‌شود،: نه صلاح نیست، صلاح نیست گفته بشود، صلاح نیست.

اما تا وقتی سینه‌زنی است بزنید! شب تا صبح سینه بزنید! در سرتان بزنید! هیچ اشکال ندارد! خودمان هم تأییدتان می‌کنیم، پولش را هم می‌دهیم، چایش را هم می‌دهیم.

اما وقتی صحبت بیاید چرا عاشورا انجام شد؟ چرا؟ آن چرایی پشت قضیه، یک دفعه پای مصلحت می‌آید: نه نه نه آقا این را نگو، نه نه آقا آن را نگو، نه

نه ...

چرا؟! پس چه بگویم؟ همین تیر زدند، نمی‌دانم به علی اکبر زدند ... عیب ندارد اینها را بگو. تیر زدند، شمشیر زدند، نمی‌دانم نیزه زدند، سنگ زدند، شهید کردند، اسیر کردند ... اینها خوب است، هیچ مشکلی در این قضیه نداریم.

در همان زمان سابق، در همان زمان شاه، آن حکومت با عزاداری که مخالف نبود، مشکل نداشت. عزاداری کنید، برای امام حسین عزاداری کنید. مگر خود دستگاه و دربار در مسجد سپهسالار در میدان بهارستان سه روز عزاداری انجام نمی‌داد؟! مگر انجام نمی‌داد؟! هر سال انجام می‌داد، خود شاه هم می‌آمد شرکت می‌کرد.

مگر پدرش رضاشاه در مجالس عزاداری شرکت نمی‌کرد؟ در یک جا دیدم حتی به سرش هم گِل می‌زد، امّا بر اساس بازی! خدعه، فریب دادن مردم، برای استمرار حکومت!

این عجب شاهی است! ببینید امشب آمده، سه روز عزاداری می‌کند: نهم و دهم و یازدهم عزاداری

می‌کند، مسج سپهسالار، آن پدرش هم نمی‌دانم ... اما صحبت‌هایی که در آن مجلس می‌شود چه صحبت‌هایی بود؟ گزینشی! از چرایی پشت قضایای سیدالشهداء صحبت نمی‌شد. اگر می‌شد چه بود؟ خب اوّل کسی که می‌بایست از مجلس خارج بشود خود اعلی‌حضرت است دیگر! خودت بلند شو برو بیرون! صحبت‌ها گزینشی بود، حرف‌ها همه انتخاب شده، مسائل مسائلی است که به این طرف برنخورد، قضایا به این طرف کاری نداشته باشد.

احیای مجلس اهل‌بیت یعنی این. این همه مرحوم آقا توصیه می‌کردند به ما و به افراد دیگر و به دوستان الآن افرادی در اینجا هستند که زمان مرحوم والد را درک کرده‌اند که همیشه بیایید فلسفه تاریخ اسلام را، فلسفه تاریخ عاشورا را، آن فلسفه، آن جنبه لمّیت این حادثه و واقعه را بیایید بیان کنید. این که ایشان می‌فرمودند: قاب بگیرید و کلمات سیدالشهداء را در این قاب‌ها چاپ کنید و در منازلتان بزنید، نه فقط برای تبرّک است، برای اینکه هر روز از خانه می‌آیید بیرون چشمتان بیفتد.

«إنّی لَم أخرُج أشِراً وَ لا بَطِراً وَ لا مُفسِداً وَ لا ظالِماً

ولكِن خَرَجتُ لِطَلَبِ الإصلاحِ فی أُمَّةِ جَدّی»[1] آدم ببیند این کلمات چیست؟ من برای طلب اصلاح آمده‌ام، من هم می‌توانستم با نظام بسازم و کنار بیایم و مصالح و منافع و عافیت خود را در نظر بگیرم. می‌توانستم، ولی این کار را نکردم. آمدم تا عدل را به پا دارم، نه اینکه عدل را بمیرانم. آمدم تا صدق را اعلام کنم، نه اینکه کذب را به جای صدق بنشانم. آمدم این کار را انجام بدهم.

خب طبعا درگیری می‌شود. آن طرف آمادگی ندارد. او نمی‌آید این کار را انجام بدهد. در واقعه کربلا امام علیه‌السلام آمد سیاست را به دنبال دیانت گذاشت، نه این‌که دیانت را به دنبال سیاست بگذارد. قضیه این بود.

معاویه نه، معاویه می‌آید اصل را بر سیاست قرار می‌دهد، اصل را بر حکومت قرار می‌دهد، اصل را بر آن مطامع خودش قرار می‌دهد، اصل را بر بقاء خودش قرار می‌دهد و بعد به دنبال او، آن دیانت خود را می‌آید توجیه می‌کند. به جای صدق دروغ

---

[1] لمعات الحسین، ص ١٦.

می‌گوید، به جای صفا حیله، به جای صداقت تقلّب و چپاول و امثال ذلک. دیانت را به دنبال و در زیر مجموعه سیاست قرار می‌دهد.

این که گفته می‌شود دین عین سیاست است و سیاست عین دین، این غلط است. سیاست در زیر مجموعه دیانت است، نه اینکه مساوی است. یعنی اوّل باید دیانت و آنچه که خدا و رسول و ائمّه فرموده‌اند، مدّ نظر قرار بگیرد و بعد بر آن اساس سیاست و تدبیر امور به آن جهت باید سوق داده بشود. آن‌وقت این می‌شود مجلس ذکر و مجلس احیای دین.

امام صادق که می‌فرمایند: خدا رحمت کند کسی که ناله‌ای برای جدّ ما بکند، خدا رحمت کند کسی که برای جدّ ما گریه کند، خدا رحمت کند کسی که بگریاند، یعنی فقط همین؟ بنشینیم و گریه کنیم و سینه بزنیم و اینها؟!

یا این‌که روایت امام رضا علیه‌السلام به ابن شبیب، آن روایت عجیبی که می‌فرمایند: خدا تمام گناهان آن کسی را که برای مصیبت جدّ ما اشک بریزد، می‌آمرزد، یعنی چه؟

یعنی بیاید در این مجالس، و خود را در حال و هوای این مجلس قرار بدهد، این معنایش است؟! بیاید در این مجالس و در این مبانی و قواعد و قوانین قرار بدهد.

بلند شود بیاید در یک مجلس و سینه بزند و بدون اینکه اصلا توجّهی داشته باشد که چه نفعی می‌خواهد از این مجلس در روشش، در گفتارش، در کردارش، در ارتباطش با مردم نصیبش بشود: با مردم چگونه ارتباط داشته باشد. نسبت به مسائلش چه بگوید؟ وقتی که جریان حرّ بن یزید ریاحی را بشنود متوجّه‌باشد، آن چیزی که آمد و حرّ را نجات داد، ادبش بود. پس ادب خیلی مهم است! این قضایا و امثال این قضایا ... و حرّ آمد و جلوی حضرت را گرفت و آب دادند و چه کردند و بعد هم ... برود به دنبالش. به لمّیت قضایا برسد. وقتی که قضیه حرّ را می‌شنود، وقتی که قضیه زهیر بن قین را می‌شنود، که زهیر بن قین وقتی که آمد و خیام خودش را جدای از سیدالشهداء قرار می‌داد، آن زمانی که امام حسین حرکت می‌کرد. او توقف می‌کرد و آن زمانی که

حضرت نزول می‌کردند آن زمان حرکت می‌کرد تا اینکه برخورد نکند، چه باعث شد که این زهیر که می‌ترسید از برخورد و خائف بود از ملاقات با سیدالشهداء، آمد و چنان دست از همه چیز برداشت از دنیا و مال و منال و اینها برداشت و آن را به عیالش بخشید و آمد خود را در خیمه امام حسین قرار داد.

متوجّه باشد که برای رسیدن به سیدالشهداء خلاصه نباید آدم چیزی برای خودش بگذارد. اگر بگذارد، نمی‌تواند در آن خیمه برود. نمی‌تواند در آن خیمه وارد بشود. هرکس! یکی پول دارد، یکی مال دارد، یکی شخصیت دارد، یکی علم دارد، یکی رفیق و مرید و از این حرف‌ها دارد، هرچه بخواهی برای خودت بگذاری از کیسه‌ات رفته و فایده‌ای ندارد. و باید به این موضوع توجّه کرد که چرا عیال او آمد به جای اینکه تحت احساسات قرار بگیرد و بیشتر مانع بشود: نه نه نه نروی یک وقتی! این پیغامی که آمد از طرف سیدالشهداء امام حسین، یک وقت نروی جواب بدهی، خب معلوم است حضرت پیغامش چیست، خب معلوم است، یک وقت نروی!

نه! خودِ زنش دارد هلش می‌دهد! می‌گوید

نشسته‌ای اینجا داری چه کار می‌کنی چرا مثل دیوار همین‌طوری نگاه می‌کنی؟ چه شده؟ خب پیغام است، بلند شو برو! نمرده‌ای که! بلند شو ببین چیست؟ حضرت چه می‌گوید؟ خب گوش داری عقل داری فهم داری خب بفهم.

و زن‌های ما بدانند که به جای اینکه برای رسیدن به سعادت اخروی، خانواده و شوهر را تشویق کنند، سنگ جلو نیندازند! این را از زن زهیر یاد بگیرند. که آمد شوهرِ خود را تشویق کرد. او هم می‌توانست مثل زن‌های دیگر: نه نرو، نرو بابا چه‌کار داری؟ بیا بابا! تو که عمرت هنوز به سر نیامده! من چه می‌شوم؟ خود را وسط نینداز، من چه می‌شوم؟!

این من چه می‌شوم، دو روز دنیاست؛ بقیه‌اش چه؟ یک آجر به کله‌ات بخورد دراز به دراز افتاده‌ای بابا، به دو روز هم نمی‌رسد. ولی آن طرف قضیه چه؟ آمد، با دست خود سعادت ابدی و خلود در بهشت و جنّات و نعیم پروردگار را هم برای شوهرش و هم برای خودش خرید.

این درس را باید از کجا یاد بگیریم؟ در همین

مجالس باید یاد گرفت دیگر، ما کم نداریم مسائلی که در اینجا انسان می‌تواند از آنها برای تصحیح راه و برای تصحیح مسیر استفاده کند. قدم به قدمِ واقعه کربلا درس است. قدم به قدمش. آدم از کجا بگوید؟! از چه دریچه‌ای بخواهد نگاه کند؟ خیلی عجیب است! خیلی عجیب است.

یک روز قبل از ایام محرّم در کربلا بودیم، در خدمت مرحوم حدّاد، صبح صبحانه خورده بودیم و خدا رحمت کند مرحوم پدر بزرگ ما، مرحوم حاج آقا معین، ایشان هم آنجا بود.

آن روز ایشان یك سؤالی می‌کند. ببینید! چقدر این مسئله بالاست، و چقدر دارای اهمّیت است. اصلا مسئله کجاست. ایشان یك سؤال می‌کند، می‌گوید آقا من دیشب رفته بودم و زیارت می‌کردم این اصحاب سیدالشهداء، یك زیارت دارد: «**السَّلامُ عَلَیکُم یا أولیاءَ اللَه وَ أحِبّائَه، السَّلامُ عَلَیکُم یا أصفیاءَ اللَه وَ أوِدّائَه**»، همین‌طور ...

این زیارت زیارتی است که از ناحیه امام است. حضرت زیارت می‌کنند، در این زیارت است که

حضرت به آنها می‌فرمایند: «**بأبی أنتم و أمّی**»! پدر و مادر من فدای شما باد. قضیه چیست؟ این زیارت از ناحیه امام است! ایشان سؤال کرد که آقا این چه‌طور می‌شود؟ امام جلوی اصحاب سیدالشهداء، حالا مراتب اصحاب هرچه می‌خواهد باشد، این چه‌طور می‌شود که این امام بیاید بایستد و در قبال آنها وقتی زیارت می‌خواند بگوید بأبی أنتم و أمی؟

البته خب این مسئله بأبی أنتم و أمّی، یک اصطلاح است که در مقام اظهار محبت فوق‌العاده زائد و یک نزدیکی و یک بزرگ‌داشت و تعظیم یک فرد، گفته می‌شود.

مرحوم حاج آقا معین به آقای حدّاد عرض کرد: آقا این فقره چیست؟ اینکه نباید مال امام باشد؟ این باید مال ما باشد، ما که وقتی می‌رویم آنجا، این مسئله را مطرح می‌کنیم، این‌طور خطاب به آنها می‌کنیم.

مرحوم آقای حدّاد این جواب را دادند، گفتند: این از امام است و امام هم خودش این مطلب را می‌فرماید به آنها، به این دلیل که در جریان کربلا یک

واقعه و یک حقیقت بیشتر حاکم نیست و آن واقعه و حقیقت سیدالشهداء است! همه اینها فانی‌اند! دیگر حبیب بن مظاهری نیست! دیگر مسلم بن عوسجه‌ای نیست! یکی است آن هم همان امام حسین! همان سیدالشهداء است! این که الآن جدا هست، این به خاطر این است که آن ابدان مطهّره بالأخره باید فرق داشته باشند با خودِ بدن حضرت. خب بالأخره اینها حساب و کتاب دارد. ولی در عالم واقع و در عالم معنا، همه در زیر یک خیمه هستند، آن خیمه خیمه سیدالشهداء است، پس در واقع وقتی که شما دارید به آن اصحاب خطاب می‌کنید، و آنها را مورد خطاب و مورد این کلمات مکرمت‌آسا قرار می‌دهید، در واقع دارید به سیدالشهداء خطاب می‌کنید. آنها جدا نیستند؛ یک واقعیت است، یک حقیقت است. ولی در عین حال گویا مطلب آن‌طور که باید و شاید این جا نیفتاده است، یعنی برای حاضرین، آنهایی که در آنجا بودند.

شما ببینید یک عارف به جریان کربلا چطور دارد نگاه می‌کند. می‌گوید حبیبی دیگر در اینجا نیست، مسلمی در اینجا نیست، عابسی در اینجا نیست، همه

یکی است، همه در تحت یک ولایت همه غرقند و همه در تحت یک ولایت فانی هستند، استقلال وجودی دیگر در میان آنها نیست، آنها همه جنبه ربطی پیدا کرده‌اند، نه جنبه استقلالی. جنبه حرفی پیدا کرده‌اند، نه جنبه اسمی. و جنبه حرفی که از خودش هویت ندارد، هویتش به طرفین این ربط بستگی دارد. این حرف‌های بنده نیست! اهل فضل نسبت به این مسائل توجه بیشتری دارند که بنده می‌خواهم چه عرض کنم.

به این کیفیت باید از این واقعه استفاده بشود. باید از این حادثه استفاده بشود و به هر مقدار که ما توانستیم از مجالس سیدالشهداء مطلب درک بکنیم، به همان اندازه کسب نورانیت کرده‌ایم، به همان اندازه. اگر نه، فرض کنید که یک مجلسی بود، خب فقط یک ذکر مصیبتی، فقط همین، خب آن به مقدارِ خودش.

این فرصت باید استفاده بشود، از این ظرفیت باید استفاده بشود، و به مکتب امام حسین و به مکتب سیدالشّهداء باید نزدیک شد. اگر این‌طور باشد،

آن‌وقت مشمول ادعیه، مشمول خطاب‌ها، مشمول این روایات و احادیثی که از ائمّه راجع به احیای این مجالس است، خواهیم شد.

لذا برای اینکه این مسائل و این مطالب بهتر در ذهن قرار بگیرد و نفس نسبت به این مطالب انفعال بیشتری داشته باشد و تأثیر بهتری داشته باشد، باید به عین آنچه که در این حوادث اتفاق افتاده پرداخت. از خودمان زیاد و کم نباید بکنیم. مجلس را شلوغ نباید بکنیم. دیده‌اید بعضی‌ها به خاطر اینکه شور را بیشتر کنند، هی صدا را بالا می‌برند، هی داد می‌زنند، حالا خیال می‌کنند با داد زدن اشک از چشم افراد می‌آید. نیازی به این حرف‌ها نیست. شما همان واقعه را بیان بکنید، همان قضایا را بیان بکنید، همان حادثه را بیان بکنید، گریه خودش می‌آید. نیازی به داد زدن و میکروفون را چسباندن به لب‌ها و در دندان‌ها فرو کردن ندارد.

نه، همین که آن قضایایی که دارد، در کتب صحیح و مستند است، آنها را انسان بیان بکند، حالت انکسار و تأثّر خودش پیدا می‌شود. و از پرداختن به این امور و ظواهری که متأسفانه امروزه این طرف و

آن طرف مشاهده می‌شود و این مجالس را تبدیل به یک نوع چه عرض کنیم حالا چه اسمی بگذاریم تئاتر می‌کند، باید پرهیز بشود.

بعضی‌ها تصوّر می‌کنند که یک زائدی باید انجام بشود، تحرّک باید بیشتر بشود، برای اینکه آن سینه‌زدن تأثیر بیشتری بگذارد، باید شدید بشود، داد و بی‌داد، فلان، تند ...

نه! نیازی به اینها نیست، آرام هم انسان سینه بزند، آن اثر خودش را می‌گذارد و بیشتر هم می‌گذارد. از هیاهو و داد و بی‌دادها انسان در این‌گونه مجالس باید احتراز کند. اینها آنچنان که باید و شاید نمی‌گذارند که فضا با آن جنبه ملکوتی خودش تطبیق پیدا بکند. ملائکه در سکون هستند، شیاطین در غوغا و در اضطراب و در تحرّک هستند. و در این مجالس نیازی به این داد و بی‌دادها نیست، نیازی به داد کشیدن‌ها نیست، نیازی به این اطوار نیست. این مجالس، مجالسی است که در تحت ولایت و اشراف مقام ولایت قرار دارد و باید در همان مسیر و به همان کیفیت انجام بشود تا تأثیر

بگذارد. و الّا تأثیر جزئی خواهد بود؛ نه بگوییم اثر ندارد، اثرش کم است. آن اثری که باید و شاید نیست.

واقعا مجالس ذکر سیدالشّهداء مجالس احیاکننده است، انسان را زیر و رو می‌کند. یکی از رفقا می‌گفت در یک مجلس بودم، بعد یکی آمده بود، از من یک پولی می‌خواست، برای یک موردی. گفتم بیا همین الآن به تو بدهم، چون اگر از اینجا برویم یکی دو ساعت دیگر، شاید پشیمان بشوم! و شاید همین‌طور هم بود! شاید خودش را می‌شناخت ... یعنی حال و هوای مجلس، قلب را برمی‌گرداند، نفس را برمی‌گرداند، دل را برمی‌گرداند، فکر را برمی‌گرداند. این برای چیست؟ این برای جنود ملائکه است دیگر. جنود ملائکه وقتی می‌آید، نفوذ در قلب می‌کند، قلب را برمی‌گرداند. لذا بزرگان نسبت به رعایت این مطالب تذکّراتی می‌دادند.

یکی اینکه می‌فرمودند باید در این دو ماه منازل خودتان را، و همین‌طور دفتر خودتان را، کسی که دفتر دارد، کسی که مطبّ دارد، کسی که جایی دارد، به اصطلاح برای کارش، همان‌جا را از حالت طبیعی

و یکنواخت گذشته دربیاورد و حالت عزا به خودش بگیرد. نمی‌گویم همه را سیاه‌پوش کند، خب غلط است. نه، تا آن حدودی که فردی که وارد می‌شود احساس کند که این با سابق و با روزهای گذشته و با ماه‌های گذشته تفاوت کرده است. بالأخره انسان باید یک جوری نشان بدهد دیگر، ارتباط خودش را باید نشان بدهد با اهل‌بیت، با این قضایا باید نشان بدهد.

و از مصرف کردن آجیل‌ها و شیرینی‌ها در این دو ماه، خود بزرگان خودداری می‌کردند و حتّی اگر کسی برای آنها هدیه می‌آورد، مثلا گزی برایشان هدیه می‌آورد، اینها پس می‌فرستادند و برخورد می‌کردند و می‌فرمودند اگر مادر یا پدر خودت از دنیا می‌رفت هم برای دیگران هدیه می‌بردی؟ یا اگر کسی برای تو می‌آورد می‌پذیرفتی؟ به تو برنمی‌خورد؟ این‌ها همه دستوراتی است که باید ما به آن دستورات ملتزم باشیم.

بنابراین، آنچه که راجع به این قضایا و مطالب و جریانات می‌شود در یک عبارت آن را قرار داد، آن

این است که این جریان کربلا و واقعه عاشورا یک نعمت الهی است، که به این صورت برای بیدارباش ما و برای هشیارباش ما، پدید آمده و این جریان در طول تاریخ استمرار دارد.

و به هر کیفیت که از این جریان استفاده می‌شود، خودمان بیشتر بهره می‌بریم. خودمان از این مسئله استفاده می‌کنیم. در مجالس سیدالشّهداء مرحوم آقا می‌فرمودند که مجلس صبح، یک خاصیتی دارد که مجلس بعد از ظهر و شب ندارد، نه اینکه آنها خاصیت و فایده ندارند، چرا! ولی خصوص مجلس صبح یک خصوصیتی دارد. اگر شما پنج ساعت هم یک مجلس در شب را شرکت کنید، چند نفر هم بخوانند و دو تا هم منبری و یک ساعت هم سینه بزنی، به اندازه نیم ساعت درک کردن مجلس صبح نیست. این یک خصوصیتی دارد.

لذا نسبت به مجلس صبح خیلی توجّه داشتند، زیارت عاشورا در این ایام مورد تأکید آنها بود. بنده خودم در وقتی که در کربلا بودم آنجا و در منزل بزرگان، هر روز زیارت عاشورا خوانده می‌شد و حتّی خود آنها می‌فرمودند: اگر می‌شد که صد لعن و

صد سلام می‌گفتیم بهتر بود. ولی خب علی‌کل‌حال، اگر کسی فرصت ندارد به همان یک لعن و یک سلامی که هست اکتفا کند و بداند که زیارت عاشورا تأثیر عمیقی بر اعماق انسان قرار می‌دهد، این زیارت عاشورا بسیار بسیار مهمّ است و بسیار مورد تأکید ائمّه بوده و همین‌طور مورد تأکید اولیا و بزرگان است. خیلی نسبت به زیارت عاشورا اهمّیت می‌دادند، همه زیارت‌های حضرت سیدالشّهداء، به خصوص زیارت وارث، زیارت‌های مهمّی است، ولی این زیارت عاشورا زیارت خاصی است.

و همین‌طور نسبت به سایر ایام که در ماه محرّم و همین‌طور در ماه صفر هم هست، این حالتِ حزن باید برقرار باشد. من می‌دیدم وقتی که بعضی از دوستان در همان ایام شوخی می‌کنند و می‌خندند، مرحوم آقا تذکّر می‌دادند که در این ایام باید رعایت بیشتری کرد. نمی‌گویم که انسان باید خلاصه چهره‌اش عبوساً قمطریراً باشد ولی خب علی‌کلّ‌حال دیگر باید متوجّه باشد، این یک مسئله‌ای است که بهتر و بیشتر باید به آن توجّه

بشود.

علی‌کّل‌حال خب مطالب مطالبی است که قبلا عرض شده. و امشب هم فقط به عنوان یک تذکّر برای آمادگی برای ورود در این ایام مخصوصه، مسائلی را خدمت رفقا عرض کردیم.

و یکی از مطالبی که هست این است که رفقا راجع به پوشیدن لباس سیاه سؤال کردند، که پوشیدن لباس سیاه کراهت دارد و انسان می‌تواند لباس کدر بپوشد. البته فقط نسبت به سیدالشّهداء استثنا است و کراهت ندارد، نه اینکه مستحبّ است. نسبت به سایر ایام، پوشیدن لباس سیاه مکروه است، اما در خصوص سیدالشّهداء این کراهت برداشته شده است و ما در مدّتی که در خدمت بزرگان بودیم و از نزدیک سیره و روش آنها را مشاهده می‌کردیم، ندیدیم که حتّی در این روزها هم آنها لباس سیاه بپوشند. لباس کدر می‌پوشیدند و حتی منع می‌کردند از این‌که لباس‌های روشن پوشیده بشود، و می‌فرمودند هر چیز جای خود را دارد، امّا خصوص لباس سیاه را ایشان منع می‌کردند و نسبت به حتی خانم‌ها و مخدرات هم می‌فرمودند که لباس لباس

سیاه نباشد، کدر باشد، رنگش کدر باشد که از لباس عادّی این مسئله متمایز باشد.

و امّا راجع به سیاهی و زدن سیاهی‌ها، راجع به آنها نه. سیاهی باید زده بشود، البته آن‌چنان سیاه که فضا را در تحت آن حیثیت خودش دربیاورد و غلبه بکند، آن هم صحیح نیست که انسان وقتی وارد یک جایی می‌شود، آن‌چنان همه جا سیاه باشد که خواهی نخواهی این در نفس تأثیر بگذارد، این هم غلط است و صحیح نیست.

آن هم باعث می‌شود که بعضی از آن آمادگی و استعدادی که نفس و قلب برای ادراک این روحانیت دارد، کم بشود. آن آمادگی کم می‌شود. فضا، تأثیر دارد. مسائل ظاهری تأثیر دارد، ظواهر همه تأثیر دارند. همه اینها مؤثر هستند. گاهی اوقات حتّی یک کلمه، یک بیت شعر، مؤثّر است!

خدا رحمت کند گفتم مثل اینکه خدمت رفقا یک دفعه یک ذاکری بود در زمان مرحوم آقا می‌آمد و در شب نوزدهم یا شب و بیست و یکم ماه مبارک رمضان که مربوط به مصیبت امیرالمؤمنین

علیه‌السلام بود وقتی همه در آن شور و آن حالت معنوی مصیبت و اینها بودند یک مرتبه این شعر را می‌خواند: ما خیلی تعجب می‌کردیم

امیرالمؤمنین یا شاه خوبان *** دل ناشاد ما را شاد گردان!

تا این را می‌خواند اصلا یک دفعه مجلس یخ می‌کرد!

آخر شما ببینید! حالا او قصدش قصد خوشی نیست، ولی همین یک شعر، یک دفعه چطور آن حال را تبدیل می‌کند به یک حال دیگر. یک دفعه مرحوم آقا فرمودند: برو به او بگو این چه شعری است که می‌خوانی؟!

ما هم رفتیم به او گفتیم این شعر را نخوانید، تو قصدت خوب است، دعاست، توجّه است، ولی هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد.

شما که این شعر را می‌خوانی، باید بدانید که آن یک تأثیر مستمرّی که بر مستمعین و بر مخاطبین هست، یک دفعه این آن را به هم می‌ریزد.

لذا باید نسبت به این مسئله هم رعایت بشود و مجلس، مجلسی باشد که حال انسان در آن مجلس

متأثّر از محیطی که غلبه می‌کند نباشد. و لذا این مسئله هم جای رعایت دارد.

دیگر از مسائلی که برای این ایام باید خدمت رفقا عرض بکنیم مطلبی به نظر نمی‌رسد و دیگر چیزی به نظر نمی‌رسد، حالا اگر چیزی به نظر رسید و فراموش کرده بودم ان‌شاءاللَه که بعدا باز خدمت رفقا عرض می‌کنیم.

امیدواریم که خداوند همه ما را متوجّه کند و بتوانیم از این ایام مبارکه و ایام مخصوصه، حظّ کافی و نصیب اوفی را ببریم، و بدانیم که این یک سالی که از ما گذشت، از آن ایام به این ایام، از آن محرّم به این محرّم، از آن مجالس و محافل که در سال گذشته این موقع ما می‌رفتیم، شرکت می‌کردیم و الآن دوباره ما را به آن مجالس به شرکت در آن دعوت می‌کنند، چه‌قدر ما توانستیم جلو بیاییم؟ چه‌قدر خداوند توفیق داد که ما در این زمینه حرکت کنیم؟ چه‌قدر خودمان را به زهیر و عابس و حبیب و امثال ذلک نزدیک کردیم؟ به حرّ بن یزید ریاحی چه‌قدر خودمان را نزدیک کردیم؟ به این مکتب چه‌قدر

خودمان را نزدیک کردیم؟ به مقام حرّ چه‌قدر خودمان را در این مدّت نزدیک کردیم؟ به روش و ممشای او چه‌قدر خودمان را نزدیک کردیم؟ چه‌قدر او را در دل خود می‌یابیم و وقتی به قلب و نفس خود مراجعه می‌کنیم، آیا آنها را در قلب خود مشاهده می‌کنیم یا افراد دیگری را؟ چه کسانی را در قلب خود می‌بینیم؟ خیلی مسئله مهم است!

انسان یک وقتی می‌بیند علاقه‌اش به یک فرد زیاد است، خودش را به او نزدیک می‌بیند. بعد از یک مدتی که می‌گذرد می‌بیند کم شد، گاه گاهی باید یادش کند، اینطور نیست که خودش بیاید. بعد از یک مدّت‌اصلا نمی‌خواهد بیاید! آن وقت همزمان با این نیامدن، می‌بیند به یک عده دیگر دارد علاقه پیدا می‌کند. این چرا انجام می‌شود؟ این قضیه چرا انجام می‌شود؟ به این فکر کرده‌اید؟! که این که کم شد چرا دارد کم می‌شود؟ و آن جریان دیگر و اشخاص دیگر، می‌بیند به آنها دارد تمایل پیدا می‌کند، گوشی تلفن را برمی‌دارد: یک تلفن به او بزنم حالش را بپرسم!

چرا این نبوده الآن شده؟! عین این جریان

کربلاست! ببینید چه‌قدر ما یاد اینها را می‌کنیم؟ چقدر یاد حضرت علی اکبر را می‌کنیم؟ چقدر یاد حضرت اباالفضل را می‌کنیم؟ هر قدمش برای ما یک درس است. هر قدم!

واقعا عجیب است، واقعا عجیب است. آدم برود در این کلمات آنها، در آن تاریخ، در این سیره، بیاید نکات را دربیاورد، آن بزنگاه‌ها را دربیاورد. چرا حضرت اباالفضل این‌طور بود؟ چرا با برادرش این‌طور صحبت می‌کرد؟ چرا صبر کرد تا سه تا برادرش شهید بشوند و ایستاد و نگاه کرد؟ این چه قضیه ای است؟ این چه اهتمامی است؟ این چه رحمتی است؟ این چه عِرقی است؟ این چه مسئولیتی است؟ این چه مسئولیتی است؟ واقعا عجیب است! واقعا عجیب است! که هرکدام از این برادران حضرت اباالفضل که شهید می‌شدند، یک نفس راحت می‌کشید که هی عجب! الحمدللّه این هم کارش درست شد. یک نفس راحت می‌کشید! همه‌اش در اضطراب است: نکند شیطان بیاید گول بزند! نکند شیطان بیاید یک دفعه وسوسه ایجاد کند!

قضیه چیست؟! می‌بینید؟! وقتی هر سه تا شهید می‌شوند، می‌گوید الحمدللّه! کارشان درست شد، مسئله تمام شد.

اینها چیزهایی است که باید به آن فکر کرد. شما خیال می‌کنید قضیه عاشورا یک قضیه ساده است؟ یک دوران برنامه سلوکی در یک داستان عاشورا! هیچ‌کس دیگر نیازی به چیزی ندارد، همین‌قدر بیاید برنامه امام حسین و رفتار و روش و اصحاب و اینها را یک مطالعه عمیق بکند، یک تأمّل عمیق بکند کافی است! کافی است! نیاز به چیز دیگر ندارد!

و دیگران هم هرچه آمدند از سر همین سفره آمدند پخش کردند، از همین جا آمدند ... آن عطوفتی که از بزرگان ما می‌دیدیم از همین اباالفضل عباس گرفته‌اند! آن اهتمامی که می‌دیدیم که می‌گفتند من به کمتر از سلمان اکتفا نمی‌کنم، از کجا آوردند؟ از اینجا گرفتند! از خودشان که نیاوردند! اینها را از اینجا آوردند. خلاصه خیلی قضیه هست.

باید از خداوند بخواهیم که توفیق فهمیدن اینها، توفیق رسیدن به این مبانی را به همه ما عنایت کند.

اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد